



• در آمد

تحصیل در مدرسه حقانی و پس از انقلاب همکاری نزدیک و طولانی با شهید قدوسی، خاطرات حجت‌الاسلام نیری را از چنان نکات بدیع و جالبی سرشار می‌سازد که در کمتر مصاحبه‌ای بدانها اشاره شده است. با تشکر از ایشان که طی مصاحبه مفصلی، نکات برجسته‌ای از سلوک آن شهید بزرگوار را بیان و تحلیل کردند.

«سلوک اخلاقی و مدیریتی شهید قدوسی» در گفت و شنود  
شاهد یاران با حجت‌الاسلام و المسلمین حسین علی نیری

## دنبال نام نبود...

**آیا آیت‌الله قدوسی، خودشان هم به تغییراتی که در مدرسه انجام می‌شد، معتقد بودند؟**

ایشان خصائص برجسته‌ای داشتند. جدای از تدین و تقوا، آدم مخلصی بودند و به برنامه‌ای که جلوی ایشان می‌گذاشتند، اگر معتقد نبودند قبول نمی‌کردند، اما اگر معتقد بودند و قبول می‌کردند، پایش می‌ایستادند. به عبارتی آنچه به وسیله ایشان انجام شد، چیزی بود که به آن اعتقاد داشتند و تمام وقتشان را روی آن گذاشته بودند. یاد می‌آید که ایشان در ابتدای مدیریت، دیگر در درس شرکت نمی‌کردند و به مطالعه شخصی هم نمی‌رسیدند. یک روز ایشان نگاهی به قفسه کتاب کردند و گفتند: «چقدر افسوس می‌خورم که وقت ندارم و نمی‌توانم اینها را بخوانم.» با این همه که علاقه شخصی به بحث و مطالعه داشتند، به‌خاطر اینکه مدرسه را به سرانجامی برسانند، همه را کنار گذاشته بودند، چون راه نویی بود و تازه شروع شده بود و نمی‌خواستند با شکست مواجه شوند، چون اگر در ابتدا شکست می‌خورد، برای آینده هم مضر بود.

در همین زمینه جمله‌ای داریم در باره امیرالمومنین (ع) که: «لاتاخذہ فی الله لومه لائم، در راه خدا، ملامت هیچ ملامتگری مانع کارش نمی‌شود.» این آقایان هر چه داشتند از حضرت علی (ع) داشتند، اما ایشان نیز چنین حالتی داشتند که اگر تشخیص می‌دادند کاری را باید بکنند، حتی اگر با مشکلات عدیده و مخالفت‌های مختلف مواجه می‌شدند، دست برنمی‌داشتند و سخت پای کار می‌ایستادند.

یکی از مشکلات این بود که عده‌ای توجه نداشتند که ما در چه زمانی هستیم، مثالی از بعد از انقلاب برایتان عرض بکنم. بعضی از آقایان درباره مسائل حکومتی مشکلاتی و دغدغه‌هایی داشتند. مسائل جدید و مستحدثه‌ای بود و توجهی به این جهات فعلی نداشتند. یاد هست که یک بار امام فرمودند: «این آقایان توجه ندارند که ما الان یک حکومتیم و وقتی در مقام یک دولت هستیم، فکر و برنامه و راه و رسم و صحبت کردن و برخوردمان باید در شان این باشد، نه اینکه فکر کنیم ما در ۴۰ سال قبل هستیم و

شروع شود و چه کسی انجام دهد و این متون درسی را چه کسانی باید تغییر دهند که هم از سوی مراجع مورد تأیید و هم قابل اجرا باشند، اینها مسائلی بودند که مد نظر داشتند و از اول هم دنبال این قضیه بودند. در مدرسه منتظریم هم برای تعیین متن مشورت می‌کردند و بزرگان حوزه هم همه به این نتیجه رسیده بودند که باید تغییر و تحولی ایجاد شود. مثلاً به جای حاشیه ملاحظه‌الله که برای منطق می‌خواندند، دنبال کتاب دیگری می‌گشتند و برای کتاب‌های صرف و نحو دنبال راه حل دیگری بودند. حتی در سطوح بالا در مورد رسائل و مکاسب یا جرئت نمی‌کردند و یا به احترام مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ انصاری مایل نبودند تغییرات حاصل شود و کمتر پا جلو می‌گذاشتند. آن زمان آیت‌الله احمدی میانجی از بزرگان

**ایشان اهل تقوا و تهجد بود و اخلاص داشت و وقتی صحبت و نصیحتی می‌کرد، حرفش جاذبه داشت. در بعضی از درس‌ها گریه می‌کرد و به خاطر آن تغییر حالتی که در ایشان ایجاد می‌شد، طلبه‌ها هم منقلب می‌شدند.**

حوزه و از فضایی برجسته بودند. با ایشان صحبت شد که ببیند این کار را انجام دهند. ایشان به این کار مایل بودند، اما کار را به آیت‌الله مشکینی واگذار کردند و لذا برای اولین بار آیت‌الله مشکینی دست به قلم زدند و رسائل و مکاسب را که سال‌های سال جزو متون عالی حوزه بودند، تلخیص و مطالبی را که به نظرشان لزومی نداشت طلبه آن را بخوانند، حذف کردند. آن زمان هنوز این متن چاپ نشده بود و آن را تکثیر کرده بودند و آیت‌الله احمدی میانجی تدریس می‌کردند.

**شروع آشنایی شما با شهید قدوسی از چه زمانی بود و چگونه رخ داد؟**

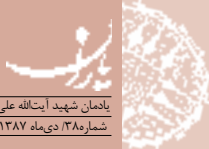
بنده در سال ۴۲ در تهران طلبه شدم. یک سال در خدمت آیت‌الله مجتهدی تهرانی بودیم، در سال ۴۳ تقریباً سه هفته قبل از تبعید حضرت امام مشرف شدیم به قم برای ادامه تحصیل در مدرسه حقانی. سالی که به آنجا رفیقیم، مرحوم آقای شیخ‌زاده مدیر اجرایی مدرسه حقانی بودند. یکی دو سال بعد به دلیل مسائلی که پیش آمده بود، قرار شد در آنجا تغییر مدیریتی حاصل شود. مسئولین ارشد اجرایی مدرسه که مرحوم آیت‌الله شهید بهشتی و آیت‌الله تهرانی بودند، تصمیم گرفتند آیت‌الله قدوسی را به عنوان مدیر آنجا تعیین کنند. از آن زمان ما این ارادت را خدمتشان پیدا کردیم تا انقلاب. بعد از انقلاب هم ایشان به تهران آمدند و به سمت دادستانی کل انقلاب منصوب شدند. بعد هم که متأسفانه مسئله انفجار دفتر و شهادتشان پیش آمد.

**انتخاب آیت‌الله قدوسی به عنوان مدیر مدرسه منتظریم بر اساس سوابق مدیریتی ایشان انجام شده بود یا صرفاً به علت قدرت علمی ایشان؟**

آن زمان مدرسه تازه تاسیس شده بود و مسئله مدیریت به آن صورت مطرح نبود. در حدی که طلاب در کارهایشان نظمی باشند و برنامه درسی داشته باشند، حضور و غیاب و امتحان در کار باشند و ارزیابی اینکه در درس‌ها موفق بوده‌اند یا نه، در همین حد بود. مدیریت به این معنا که اکنون هست، نبود. مرحوم آیت‌الله قدوسی چون از نظر آقایانی که مدیر ارشد و برنامه‌ریز مدرسه بودند، یک چهره شناخته شده و متقی و لایق و با پشتکار بودند و می‌خواستند کاری انجام بدهند، از این جهات ایشان را انتخاب کردند.

**این تغییر مدیریت در برنامه تحصیلی طلاب تغییر ایجاد کرد؟**

فضلائی آن موقع مثل آیت‌الله بهشتی و مرحوم آیت‌الله مشکینی و دیگر آقایانی که آن زمان از بزرگان حوزه بودند، همه معتقد بودند که باید تغییر و تحولی در حوزه انجام شود تا راهی باشد که بتوان ضعف‌های گذشته را جبران کرد و در این جهت متفق بودند، منتها اینکه از کجا باید



در حوزه نشستیم و در مورد مسائل فقهی بحث طلبگی می‌کنیم».

عده‌ای بودند که درک نمی‌کردند شرایط دنیا و شرایط حوزه چگونه است. آیا حوزه با این وضعیت که دارد می‌تواند پاسخشگویی مردم باشد؟ چه درس‌هایی باید تدریس شوند؟ خوشبختانه ایشان از کسانی بود که توجه به این مسائل داشت و واقعا شرایط و نیاز خاص زمان خودش را درک کرده بود و به دنبال این بود که طلبه الان باید چه چیزی یاد بگیرد. آیا همین دروسی که بوده‌اند، می‌توانند پاسخشگویی شبیهات لزم باشند یا اینکه باید دروس جدیدی اضافه شوند و لذا از همان اوایل آیت‌الله نوری که الان جزو مراجع قم هستند، مسائل عقیدتی را بر اساس علوم همچون ستاره‌شناسی و نجوم و مسائل دیگر اعتقادی را تدریس می‌کردند و یا مرحوم آیت‌الله حائری درس تاریخ اسلام می‌گفتند، مرحوم مفتاح همین طور، حتی املا و انشاء هم درس می‌دادند. آقایانی که به حوزه می‌آمدند، مثل حالا نبودند که تحصیلاتشان زیاد و پیشرفته باشد و مثلا دوره ابتدایی را گذرانده و به قم آمده بودند تا تحصیلاتشان را در حوزه ادامه دهند. مثلا بعضی‌ها خط‌شان خوب نبود. ایشان معلم خط گذاشته بودند که طلبه‌ها خوش خط شوند که اگر خواستند فردا جایی چیزی بنویسند، این خط خوانا باشد و باعث نشود که بگویند چقدر بد خط است. جناب آقای آیت‌الله حمیدی که الان در مسجد انصار الحسین تهران نو پیشنهاد هستند، خطشان خیلی خوب بود و ایشان را به عنوان معلم خط آورده بودند، یا آقای شبستری را برای انشاء آورده بودند. حتی این درس‌هایی را هم که تا آن موقع اصلا رواج نداشت، آورده بودند تا طلبه لافل در همه این مسائل آمادگی بیشتری داشته باشد تا وقتی می‌خواهد وارد جامعه شود، نقیصی در کارش نباشد.

#### چه دروسی را خودشان تدریس می‌کردند؟

ایشان مقداری درس عروه می‌دادند. درس ایشان بیشتر به خاطر این بود که بیشتر با طلبه‌ها مانوس باشند و بتوانند از نظر اصلاح ساختاری نقشی داشته باشند که عمده هم این بود. برجستگی‌های آقای قنوسی که طلبه‌های مدرسه حقانی بحمدالله توانستند از برکت مدیریت ایشان، نسبت به هم‌ردیفان خودشان درخشندگی خاصی داشته باشند، در مسائل اخلاقی بود و لذا همه هم ایشان این بود که از این جهت با طلبه‌ها کار شود. هفته‌ای یک روز خودشان درس اخلاق می‌گفتند و عمده مطالبشان از نهج البلاغه امیرالمومنین (ع) بود. مطالب دیگر را نیز مطرح می‌کردند و چون خودشان معتقد و اهل عمل بودند، گفتارشان گیرا بود. در مسائل اخلاقی اگر گویند، خود معتقد نباشد، طرف حرفش را نمی‌تواند باور کند، ولی اگر معتقد باشد حرف او اثر می‌گذارد. خدا رحمت کند آقای راشد خراسانی را. ایشان جمله‌ای داشت که می‌گفت: «من هیچ وقت به مردم نمی‌گویم نماز شب بخوانید، چون خودم نمی‌خوانم، ولی به مردم می‌گویم دروغ نگویند، چون خودم دروغ نمی‌گویم.» معروف است مادری که بچه‌اش زیاد خرما می‌خورد، او را نزد حضرت آورد. ایشان فرمودند: «برو و فردا بیا، چون من خودم امروز خرما خورده‌ام و به او نمی‌گویم خرما نخور. فردا بیا که خودم خرما نخورده باشم و به او بگویم خرما نخورد.» در مسائل اخلاقی این گونه است که اگر شما استاد را قبول نداشته باشید، قهرا حرف او در شما اثر نخواهد کرد، ولی اگر معتقد بودید، همان حرف موثر خواهد بود.

ایشان اهل تقوا و تهجد بود و اخلاص داشت و وقتی صحبت و نصیحتی می‌کرد، حرفش جاذبه داشت. یادم هست در بعضی از درس‌ها گریه می‌کرد و به خاطر آن تغییر حالتی که در ایشان ایجاد می‌شد، طلبه‌ها هم منتقل می‌شدند. مثلا ایشان درس عروه گذاشته بود که مسئله یاد

### خداوند قدرت عجیبی به ایشان داده بود که در همان بر خورد اول می‌فهمید که فرد چگونه است و آیا اصلا اهل درس و مطالعه و تقوا هست یا نه؟ آدم بدجنس یا خوش جنسی است؟ خداوند قدرتی به او داده بود که زود اینها را درک می‌کرد.

بچه‌ها بدهد و در سایه مسئله یاد دادن، آنها را با مسائل شرعی‌شان آشنا می‌کرد و البته روی جنبه اخلاقی هم کار می‌کرد. ایشان خیلی مراقبت می‌کرد که کاری که می‌کنیم و راهی که می‌رویم به نتیجه برسد و لذا یکی دو ساعت مانده به اذان صبح، به مدرسه می‌آمد که ببیند از طلبه‌ها چه کسی خواب است، یا نماز شب می‌خواند یا مطالعه می‌کند. شب‌ها هم سر می‌زد، یعنی مراقبت عملی هم داشت که ببیند حالا که کاری را انجام داده و برنامه‌ای را گذاشته است، از لحاظ عملی چقدر موثر بوده و آیا کارایی داشته است یا نه. اگر مدیر نسبت به افراد قدرت شناخت نداشته باشد، نمی‌تواند خیلی موفق باشد و یکی از رموز موفقیت در مدیریت شناخت افراد است. خداوند قدرت عجیبی به ایشان داده بود که در همان برخورد اول می‌فهمید که فرد چگونه است و آیا اصلا اهل درس و مطالعه و تقوا هست یا نه؟ آدم بدجنس یا خوش جنسی است؟ خداوند قدرتی به او داده بود که زود اینها را درک می‌کرد. کم هستند افرادی که دیگران را زود بشناسند و در مسائلی که پیش می‌آید و باعث بحران‌ها و بگو مگو‌هایی می‌شود، ممکن است مدیر ارشد تفهیم و نشناسد و طرف کار خودش را بکند و ابوری مدیر را ببرد، ولی ایشان بحمدالله خیلی قدرت شناخت خوبی داشت و اگر تشخیص می‌داد که افراد اهل درس و مطالعه نیستند و اگر در مدرسه بمانند، وقت خودشان را تلف کرده‌اند و ممکن است مزاحم دیگران هم باشند، عذرشان را از مدرسه می‌خواست و آنها را از مدرسه رد می‌کرد، چون می‌دانست مانع می‌شوند و نمی‌گذارند بقیه درس‌شان را بخوانند.



افرادی که ایشان به کار گذاشت، تخطی و خلافی کرده و برای نظام باعث مشکلاتی شده باشند. بحمدالله همه‌شان، چه کسانی که از قم آورده بود و چه کسانی که از تهران انتخاب کرده بود، نوعا تا جایی که من اطلاع دارم، همه افراد موفق بودند. این هم از اختصاصات ایشان بود.

در مسئله حفظ بیت‌المال خیلی دقت می‌کرد. در آن موقع مصرف برق خیلی مهم نبود، چون اولاً قیمت‌ها پایین بود و مشکلی نداشتیم و افراد خیری هم بودند که کمک می‌کردند، ولی ایشان مفید بود که اگر دو دقیقه از اتاق بیرون می‌آید، برای این دو دقیقه، برق را خاموش کند و بیرون بیاید و بعد از آن که وارد می‌شود، دوباره روشن کند، یا اگر کسی دم در با ایشان کار داشت برق را خاموش می‌کرد و می‌آمد بیرون. این قدر ایشان دقت داشت که حتی برای چند دقیقه هم یک لامپ اضافه روشن نباشد. از مقدمات بگیرد تا مسائل مهمی که ایشان بحمدالله زمانی که دادستانی انقلاب به عهده ایشان گذاشته شد، در حفظ بیت‌المال و در مقابل حفظ حقوق افراد، مراقب بود. اینجا بحث طرفینی بود. بعضی‌ها هستند که می‌گویند برای حفظ بیت‌المال اگر یک جایی فشاری هم به کسی آمد، چیز مهمی نیست. ایشان می‌گفتند نه، همان طور که حفظ حرمت بیت‌المال لازم است، حفظ حرمت افراد هم لازم است. برای ما چه فرقی می‌کند این مال بیت‌المال است یا مال شخص است همان طور که اگر این طرف تجاوز تخطی باشد، گناه و معصیت است و ضامن هستیم، آن طرف هم همین طور است و اگر خدای ناکرده خطایی صورت بگیرد ما ضامن هستیم و باید جبران بکنیم.

شما اشاره کردید که ایشان دروسی را تدریس می‌کردند تا انس بیشتری با طلاب داشته باشند، یکی از دروسی که ایشان تدریس می‌کردند گلستان بود. آیا در تدریس

گلستان نیز جنبه‌های جانبی را در نظر داشتند؟  
خدا رحمت کند آقای مطهری را. ایشان اولاً فرق می‌گذاشت بین سعدی و حافظ، مضمون حرف این بود که حافظ عارفی بود با وضعیت خاص خودش و همه نیز قبولش دارند، منتها یک بعدی بود. ایشان می‌گفت سعدی این طور نبود، چون جهان‌نیده نبود، ولی حافظ پایش را از شیراز بیرون نگذاشته بود و لذا مسائلی را که سعدی دارد، هم متنوع است و هم در بعد اخلاقی، عرفانی و اجتماعی واقعا مطالب خیلی جالبی دارد. من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم و بررسی بکنم صاحب‌نظران دیگر باید نظر بدهند. گلستان بحث‌های اخلاقی زیاد دارد و داستان‌هایی که نقل کرده خودش یک کتاب است. ایشان گلستان را تدریس می‌کرد و می‌فرمودند: «آقایان باید با زبان فارسی آشنایی بیشتری پیدا کنند.» آیت‌الله حسن زاده آملی آن موقع هم جزو بزرگان حوزه بودند و همه قبولشان داشتند. ایشان تشریف می‌آوردند و برای ما کلیله و دمنه می‌گفتند. کلیله و دمنه متن مشکلی است و لغات عربی هم زیاد دارد که واقعا احتیاج به تدریس دارد. خیلی‌ها آن را نمی‌فهمند و الان که چاپ می‌شود، نوعا با شرح‌های زیادی است که شرح آن بیشتر از خود کلیله و دمنه شده است. خود بزرگان این را درس می‌دادند، چون آشنایی طلاب با متون درسی و لغات لازم بود و با مسائل اخلاقی هم آشنا می‌شدند.

تدریس این کتاب‌ها توسط آیت‌الله قنوسی و آیت‌الله حسن زاده و دیگران بیشتر از این جهات بود، یعنی بهانه‌ای بود که طلاب در کنار یاد گرفتن لغات و اشعار و ابیات با مسائل عرفانی و اخلاقی هم آشنایی پیدا کنند. آقای قنوسی دنبال نام نبود. ایشان همان سال ۴۴ و ۴۵ که مدیریت مدرسه حقانی را عهده‌دار شد، واقعا مجتهد بود، ولی هیچ وقت نمی‌آمد بگوید من می‌خواهم رسائل و مکاسب درس بدهم. آنها را اساتید دیگری درس می‌دادند و ایشان چیزهایی که پیش پا افتاده، اما مورد نیاز طلاب را عهده‌دار



اعلامیه‌ها بود، منتها ایشان بعد از اینکه مدیر مدرسه شد، چون آن موقع ساواک حساس بود و خیلی پیگیری می‌کردند و لذا ایشان طوری عمل می‌کرد که به ظاهر کاری نداشته باشد، ولی در واقع خودش خط‌دهی می‌کرد. از اولین شهادت‌های قم یکی‌اش از آنجاست. شهید انصاری که در قضیه ۱۹ دی شهید شد، از طلبه‌های مدرسه حقانی بود. اساتیدی که آنجا بودند، همه شاگردان امام و جزو جامعه مدرسین و انقلابیون بودند. چه کسی این استاد را می‌آورد؟ اگر آقای قنوسی خودش نمی‌خواست، نمی‌آورد. جناب آیت‌الله جنتی الان دبیر شورای نگهبان هستند، آیت‌الله محمدی گیلانی، آیت‌الله حائری شیرازی که الان امام جمعه شیراز هستند، آیت‌الله مصباح و دیگران آقایانی را که آنجا بودند، ایشان برای تدریس دعوت می‌کرد. آیا ایشان از مبارزاتی که طلبه‌ها داشتند، حمایت می‌کردند، چون معمولاً جوان‌ها شور جوانی بیشتری دارند و در حرکت‌ها پررنگ‌تر هستند.

ایشان حمایت می‌کردند، منتها سفارش می‌کردند جوری فعالیت کنید که حتی الامکان دستگیر نشوید. ما چند نفر بودیم که به دلیل لطفی که به ما داشتند، بیشتر به منزلشان می‌رفتیم. حتی گاهی شام هم می‌ماندیم. یادم هست یک بار ایشان می‌گفت ساواک خیلی فشار می‌آورد. دلم می‌خواهد آقایانی را که در انقلاب هستند، خودمان دستگیر کنیم و به شیوه‌ای اینها را شلاق بزیم ببینیم آیا چیزی را لو می‌دهند یا نه. حتی این چیزها را هم پیش‌بینی می‌کرد و می‌گفت طلبه‌ها باید ورزیده شوند. ایشان به انقلاب و امام مقید و معتقد بود، منتها می‌گفت با زیرکی و هشیاری کاری را انجام دهید که مشکلی برای خودتان و دیگران ایجاد نشود.

**شما فرمودید به منزل ایشان می‌رفتید. رفتارهای خصوصی ایشان در منزل چگونه بود؟**

خیلی ساده بود و چیز خاصی نبود، مثلاً اگر می‌خواست پذیرائی کند، یک شربت می‌آورد و یک خیار یا شربت یک قاچ هندوانه. چیز فوق‌العاده‌ای نبود. بادم هست یک شب که به آنجا رفته بودم، غذای پختنی نداشتند و مقداری نان و مربا آوردند که برای شام بخوریم. ساده و معمولی بود. البته وضع مالی ایشان خوب بود. ایشان در نهاروند املاک موروثی داشت که البته خیلی از آنها را رعیت‌ها از او گرفتند و پس ندادند. ایشان گفته بودند من برای نماز خواندن راضی هستم که نمازشان باطل نشود. اما با اینکه زمین‌هایشان را گرفته بودند، وضعیتشان خوب بود، منتها از لحاظ وضعیت زندگی معمولی بود. در مورد تربیت فرزند



که این قدر زلف دارد. از پیغمبر (ص) نقل می‌شود که دو دسته را نفی کرده‌اند. شیخ تصویبی و صبی پیشیخی: پیرمردی که خودش را به صورت جوانان در آورد و دیگر جوانی که خودش را به صورت پیرمردان در آورد. جوان بیست ساله‌ای که یک قبضه ریش بگذارد، چیز بی‌ریخت و بی‌قواره‌ای می‌شود. هر سنی اقتضائاتی دارد. این مسائل رعایت می‌شود که زی طلبگی حفظ شود، منتها بعضی از مسائل در طول زمان حالت دیگری به خود گرفت. در آن زمان، همه ساعت‌ها جیبی بود. ساعت دستبندی را هم اول یکی بست و بعد بقیه بستند و الان می‌بینید که خیلی‌ها می‌بندند، ولی باز خیلی‌ها ندارند. خود من هنوز ندارم، چون از اول خوشم نمی‌آمد و اینها جزو آداب اجتماعی به حساب می‌آیند.

البته ایشان سخت‌گیری‌هایی را که برخی دارند، نداشتند. عرض کردم الان جامعه عوض شده. بد است فردی که

**ایشان می‌گفت: «همان طور که حفظ حرمت بیت‌المال لازم است، حفظ حرمت افراد هم لازم است. همان طور که اگر کسی تجاوز و تخطی کند، گناه و معصیت است و ضامن هستیم. آن طرف هم اگر خدای ناکرده خطایی صورت بگیرد، ما ضامن هستیم و باید جبران بکنیم.»**

روی منبر نشسته، مرتباً در جیب‌هایش دنبال ساعت بگردد. عرض کردم این هم یک حد معمولی دارد. اینها مسائل اجتماعی است. یا رنگ لباس و ... ممکن است یکی اینجا خوب باشد، دیگری خوب نباشد. در اصل مقید بودند که زی طلبگی حفظ شود، منتها کم‌کم ممکن است شرایط اجتماعی و عرف جامعه و مناسبات تغییر ایجاد کند. اجازه می‌دادند، در حدود متعارف هرکس به سلیقه خودش باشد و به آن سخت‌گیری‌ها مقید نبودند.

**در مدرسه منتظره جو غالب جو حامی حضرت امام بود. خود ایشان حمایت صریحی هم از نهضت امام می‌کردند؟**

ایشان خودش جزو جامعه مدرسین و جزو امضاکنندگان

می‌شد. دروسی که در مدرسه منتظره تدریس می‌شد، از جمله گلستان سعدی یا زبان انگلیسی یا ریاضیات و غیره موجب انتقاد دیگر حوزه‌های علمیه نمی‌شد؟ کلا روش‌هایی که توسط آیت‌الله قنوسی در مدرسه منتظره به کار برده می‌شد، انتقاد دیگران را بر نمی‌انگیخت؟

عرض کردم چون بزرگان حوزه به این نتیجه رسیده بودند که باید تغییری حاصل شود، حوزه باید نظم و سر و سامانی پیدا کند، متون مشخص باشند، طلبه معلوم باشد از کجا آمده و به کجا می‌خواهد برود و چه می‌خواهد بخواند، منتها در جزئیات اوایل اختلاف سلیقه بود. آقایان مراجعی که شهریه می‌دادند و می‌دهند، هر کدام برای خودشان دفتر جداگانه‌ای داشتند، مثل حضرت امام بود، آیت‌الله مرعشی، آیت‌الله گلپایگانی و ... جداگانه شهریه می‌دادند و هر طلبه‌ای که می‌خواست شهریه بگیرد، باید یکی دو ساعت در صف بایستد تا نوبتش شود. ایشان با آقایان صحبت کرده بود که ما پنجاه تا طلبه داریم. چرا همگی در صف بایستند تا ۴۰،۳۰ تومان شهریه بگیرند؟ شما موافقت کنید ما یک نفر را بفروستیم و لیست آنها را بیاوریم. شما لیست را حساب کنید و پولش را به ما بدهید، ما خودمان تقسیم می‌کنیم و آنها نیز قبول کرده بودند. آقای هم بود که آن موقع شهریه طلبه‌های یزدی را می‌داد، چون آیت‌الله صدوقی به طلبه‌های یزدی شهریه می‌دادند. ما هم طلبه یزدی داشتیم که از آنجا شهریه می‌گرفتند. ایشان با مسئول آن شهریه صحبت کرده بودند که این طلبه‌هایی که داریم و یزدی هستند، تعدادشان زیاد نیست. شما زحمت بکشید و به جای اینکه آنها وقتشان در آنجا تلف شود، شما یک ربع بیا شهریه را بده و برو.

آقای قنوسی برای اینکه طلبه‌ها تنبل بار نیابند، برایشان برنامه والیبال گذاشته بودند. آقایان وقتی سنشان بالا می‌رفت، نوعاً چندین مرض می‌گرفتند، چون ورزش و شستا و پیاده‌روی و والیبال در برنامه‌شان نبود. کنار مدرسه یک زمین خالی بود، در آنجا تور زده بودند که بچه‌ها والیبال یا فوتبال بازی کنند.

یادم هست شخصی که مسئول شهریه یزدی‌ها بود، یک روز آمده بود شهریه را بدهد و شنیده بود صدای توپ می‌آید. پرسیده بود که این صدای چیست؟ به او گفته بودند طلبه‌ها دارند والیبال بازی می‌کنند. عصبانی شده و گفته بود: «آقای قنوسی به من گفته‌اند این طلبه‌ها وقت ندارند بایند در صف بایستند و شهریه‌شان را بگیرند، شما بیایید. چطور وقت دارند والیبال بازی کنند؟» و رفته بود. البته آیت‌الله قنوسی با او صحبت کرده بودند که این وقت‌گذرانی نیست. طلبه‌ها جوان هستند و برای اینکه نیرو و شادابی‌شان حفظ شود تا بتواند درس بخواند، در روز یک ربع بیست دقیقه می‌آیند و اینجا والیبال بازی می‌کنند. این چیزها بوده و همیشه هم هست که وقتی برنامه‌ای پیاده می‌شود، چند نفر ممکن است قبول نداشته باشند یا بگویند روش دیگری باشد، ولی در کل چون همه بزرگان حوزه این تغییر روش را پذیرفته بودند، باید انجام بگیرد و مشکلی نداشتند.

**برخی از بزرگان شونری را برای طلبه‌پروری قائل بودند، مثلاً اینکه طلبه ساعت به دست نکند موهایش را کوتاه کند و ... اما در طلاب مدرسه حقانی، چنین خصوصیتی را نمی‌بینیم. علت این تفاوت چه بود؟**

این تفاوت، به علت تفاوت در عرف جامعه است. زمانی بود که در میان طلاب کسی شلوار رو نمی‌پوشید فقط قبا بود، بعد کم‌کم دیدند که شلوار رو هم بد نیست و منظم‌تر است و زیرشلواری پیدا نیست و ظاهر آدم را بهتر می‌کند. در مدرسه حقانی این مسائل رعایت می‌شود که زی طلبگی حفظ شود. از نظر مو رعایت می‌شد که خیلی بلند نباشد و طوری نباشد که بگویند این چه طلبه‌ای است



به مشهد رفتیم خدمت آیت‌الله میلانی و به ایشان عرض کردیم مدرسه این گونه است، حضرت امام تبعید شده‌اند و در تأمین هزینه‌ها مشکل داریم. ایشان فرمودند: من همه هزینه‌ها را می‌دهم، بدون اینکه اسم من باشد. این قدر مخلص بودند.

امام در تمام این مدت در جریان کارهای مدرسه بودند. بعد هم انقلاب پیش آمد و بزرگانی که آنجا بودند، مثل آیت‌الله جنتی و مرحوم آیت‌الله مشکینی، به اندازه کافی موجب شناخته شدن شهید قدوسی توسط امام شده بودند.

### بعد از پیروزی انقلاب ارتباط طلاب مدرسه حقانی با مسئولیت ایشان گره خورد...

طبیعی است. وقتی گروهی هستید که بیست سال با یکدیگر همکار و هم‌درس بوده‌اید و یکدیگر را شناخته‌اید و به هم اعتماد دارید، وقتی به مسئولیتی می‌رسید و احتیاج به کمک دارید، از کجا باید این کمک را بگیرید؟ قهراً می‌روید به سراغ همین کسانی که می‌شناسید. وقتی ایشان مسئول این کار شده بود، طلبه‌هایی بودند که ۱۴، ۱۵ سال بود که ایشان، آنها را می‌شناخت. عرض کردم قبل از نماز صبح می‌آمد ببیند چه کسی دارد نماز می‌خواند، یا شب ساعت ده می‌آمد که ببیند چه کسی دارد مطالعه می‌کند. با این شناخت، اگر به همه هم اگر اعتماد نداشته باشد، به عده‌ای دارد، طبیعی بود که وقتی اینها را می‌شناسد، به آنها می‌گوید بایبند کمک کنید. از اول قرار نبود این گونه شود. یادم هست تابستان سال ۵۸ بود و من برای تبلیغ به جایی رفته بودم. بعد آدمم قم و خدمت ایشان رسیدم. مدارس هنوز تعطیل بودند. ایشان فرمود: «شما هم بیا به تهران برویم. دو سه ماه هستیم بعد برمی‌گردیم.» یعنی در حد دو سه ماه قرار بود در تهران بمانیم. من گفتم چشم و به تهران آمدم. من تا هشت نه ماه منزل اجاره نکردم. آن موقع یک بچه بیشتر نداشتیم. یک هفته منزل پدرم بودم و یک هفته منزل پدرخانم تا اینکه دیدیم فعلاً ماندگار هستیم و باید به فکر اجاره منزل باشیم. در اول هم صحبت این نبود که بخواهیم ماندگار شویم، قرار بود که کارها سر و سامانی بگیرد و انقلاب در خط خودش بیفتد و ما برگردیم به قم. تقدیر الهی این بود که ما برای دو سه ماه بیاییم، ولی الان ۲۹ سال است که در خدمت انقلاب هستیم. شما از شهید قدوسی گایه نکریدید که ما قرار بود به درس و مدرسه برگردیم؟

نه، ایشان به طلبه‌ها می‌گفت که وظیفه شناس باشید و بدانید وظیفه‌تان چیست. مثلاً همین که در حالی که ایشان می‌توانست درس‌های سطح بالای حوزه را تدریس کند، ولی گلستان یا قرآن را تدریس می‌کرد، خود نشان می‌دهد که خلائی است. در آنجا کمبودی نیست و هستند افرادی که تدریس کنند، اما اینجا کمبود هست. عمدتاً روی این نکته تأکید می‌کردند که طلبه باید ببیند وظیفه‌اش چیست؟ اگر درس خواندن است، درس بخواند، اگر مبارزه است، مبارزه کند، اگر منبر است، منبر برود. یادم هست آقای بود که صدا و منبر خوبی داشت و خیلی دنبال منبر می‌رفت. کسی که زیاد به منبر برود، از درسش می‌ماند. ایشان او را که اکنون جزو خدمتگزاران نظام است، نصیحت می‌کرد و به او می‌گفت: «برو درس‌ات را بخوان و این قدر دنبال منبر نرو. این منبرها تمام‌شدنی نیستند. الان که جوان هستی و استعداد و حافظه داری، درس بخوان و بعداً منبر می‌روی الان وظیفه تو درس خواندن است.»

سعی ایشان این بود که به طلبه بفهماند که وظیفه‌شناس باشد. اگر درس است، درس بخواند، زندان رفتن است، به زندان برود و اگر منبر است، به منبر برود، مثلاً همین زبان انگلیسی برای طلبه‌ها خیلی مشکل بود. یادم هست یک نفر می‌گفت به جای اینکه حدیث امام سجاده را بخوانیم، زبان انگلیسی می‌خوانیم. این چه کاری است؟ این کجا و آن کجا؟ ایشان گفتند درست است و فرمایش شما



### برجستگی‌های آقای قدوسی که طلبه‌های مدرسه حقانی بحمدلله توانستند از برکت مدیریت ایشان، نسبت به هم‌ردیفان خودشان در خشنودگی خاصی داشته باشند، در مسائل اخلاقی بود و لذا همه هم‌ایشان این بود که از این جهت با طلبه‌ها کار شود. هفته‌ای یک روز خودشان درس اخلاق می‌گفتند و عمده مطالبشان از نهج البلاغه امیرالمومنین (ع) بود.

اتاق بگیریم. شب جمع‌های بود که من در خدمت مرحوم پدرم و عموم و آقای عسگراولادی به قم رفتیم. شب در جایی خوابیدیم و صبح به منزل آقای حائری رفتیم. نامه را به ایشان دادیم و ایشان نیز مجتبت کرد و ما را به مدرسه حقانی برد و یک اتاق کوچک به ما دادند و گفتند فعلاً اینجا باشید تا بعداً. بعد از یک شب به منزل امام رفتیم، چون آن موقع آقای عسگراولادی به دلیل فعالیت‌های انقلابی با امام در ارتباط بود و در اتاق بیرونی امام شرف‌یاب شدیم. آقای عسگراولادی به امام گفت: «این آقا طلبه بوده و ما او را آورده‌ایم به مدرسه حقانی.» امام فرمودند: «خوب است.» معلوم است که امام از ابتدا در جریان مدرسه حقانی بودند. این اولین باری بود که خدمت امام رسیدیم. بعدها هم امام در جریان مدرسه حقانی بودند.

آن موقع هزینه‌ها را همه حاضر نبودند تقبل کنند و بدهند. ان‌شاءالله خداوند درجات آیت‌الله میلانی را متعالی کند، مقدار زیادی را ایشان می‌دادند، بدون اینکه به نام ایشان باشد. ایشان می‌گفتند: «من خرج مدرسه را می‌دهم.» چون امام تبعید شده بودند و در مورد پرداخت هزینه مدرسه مشکل داشتند. بعضی از آقایان حاضر نبودند بدهند، بعضی‌ها هم برای تأمین هزینه مدرسه شرایطی داشتند که خود آقای حائری برای من تعریف کردند و فرمودند: «ما

هم خیلی مراقب بودند. آن زمان بچه‌ها را زیاد می‌زدند و مثل الان نبود که بچه‌ها یک قربی داشته باشند، کتک زیاد می‌خوردند. در خانه پدرها و در مدرسه معلم‌ها و ناظم‌ها می‌زدند. یادم هست فرزند اول ایشان، محمدحسین، که شهید شد، کلاس پنجم که بود، یک شب نمی‌دانم دیر به منزل رفته بود یا چه چیز دیگری که ایشان ناراحت شده بود و ظاهراً یک تلنگری به او زده بود. ایشان می‌گفت: «در طول این چند سال، این تنها باری بود که دست روی بچه بلند کردم و بسیار ناراحت.» معلوم است که با اینکه شیوه زدن بچه در آن زمان شیوه مرسوم بود، ایشان دست روی بچه‌اش بلند نکرده بود.

### امام چه شناختی نسبت به آیت‌الله قدوسی داشتند که بعد از انقلاب ایشان را به عنوان دادستان کل انقلاب منصوب کردند؟

من نمی‌دانم چون ارتباط خیلی نزدیک با حضرت امام نداشتیم، اما آقای قدوسی جزو فضایی معروف حوزه علمیه قسم و از درس‌خوان‌های حوزه و نیز داماد مرحوم علامه طباطبایی بود. خوب همه اینها باعث می‌شود که دیگران که علامه طباطبایی را به عنوان مفسر و فقیه می‌شناسند، طبیعتاً فردی را هم که ایشان پذیرفته‌اند، بپذیرند.

در مورد مدیریت مدرسه حقانی چون عرض کردم که برنامه‌ریز درسی‌اش مرحوم آیت‌الله بهشتی و برخی از شاگردان امام بودند، امام در جریان امور بودند. یادم هست اینجا درس می‌خواندم و چهارده - پانزده سالم بود و جلسه‌ای، هفته‌ای یک شب سه شنبه شب‌ها بود که در آن شرکت می‌کردیم و مرحوم آقای بهشتی قبل از رفتنشان به آلمان صحبت می‌کردند. سال ۴۲، ۴۳ بود. آقای عسگراولادی رئیس جلسه بود. ایشان ما و پدر ما را می‌شناخت و یک شب به آقای بهشتی گفت که این آقا طلبه شده و اینجا در مدرسه مجتهدی درس می‌خواند. آقای بهشتی گفت: «ما در قم مدرسه‌ای درست کرده‌ایم به نام مدرسه حقانی و چنین برنامه‌ای داریم. اگر پدرشان اجازه می‌دهند ایشان را نیز بیاورید به آنجا.» ایشان به پدر من گفت و پدرم که خیلی به آقای بهشتی علاقمند و معتقد بود، گفت که من حرفی ندارم. مرحوم بهشتی نامه‌ای نوشت به آقای حائری تهرانی که جزو مدیران مدرسه بود و ما را معرفی کرد که برویم به قم و در مدرسه



چیست؟» ایشان گفت: «این از شاه بدتر است.» نسبت به این طیف، خوش‌بین نبود و می‌گفت: «یک عمر در خارج خوردند و خوابیدند و کار کردند. درست است که مسلمان بودند، ولی اعتقادی را که این طلبه‌ها و انقلابیون و اساتید حوزه‌ها به نظام و اسلام دارند، اینها ندارند.»

**برخورد ایشان با سازمان مجاهدین خلق قبل از اعلام جنگ مسلحانه ۳۰ خرداد و بعد از انفجارها چه بود؟**

از قبل از انقلاب انحراف اینها مشخص شده بود، مخصوصا در تغییر ایدئولوژی که در سال ۵۴ پیش آمد. در سال ۵۵ یا ۵۶ بود که در زندان خیلی فعالیت می‌کردند. یادم هست که یک بار آقای قدوسی فرمودند: «فلانی از زندان پیغام داده که کاری نکنید. طلبه‌های جوان به زندان بیایند که اگر بیایند، مثل برگ خزان در دامن اینها می‌ریزند.» یعنی انحراف اینها از ایدئولوژی اسلام از آن موقع روشن بود، منتها جووری بود که نمی‌شد کاری کرد؛ چون اولاً هنوز انقلاب پیروز نشده بود و عده‌ای از آنها جزء مبارزین بودند و کارهایی کرده بودند و قرار نبود بین انقلابیون شکاف پیدا شود و همه سعی می‌کردند که انسجام حفظ شود و انقلاب به پیروزی برسد و لذا خیلی سر به سر اینها نمی‌گذاشتند، ولی در محافل داخلی همه می‌دانستند که اینها منحرف هستند.

شهید مطهری یک بار فرمودند: «فلانی که کتاب اقتصاد اینها را نوشته، شاگرد من بود و اینجا می‌آمد و می‌رفت و با من آشنا بود. حتی یک بار به من نگفت مطهری این کتابی را که نوشته‌ام بیا ببین خوب است یا بد؟» ایشان توقع داشتند تو که شاگرد من بودی، لاقلاً یک سؤال از من می‌کردی، من را که قبول داشتی. انحراف اینها از مسائل اصلی اسلام چیزی نبود که مخفی مانده باشد و لذا همه آقایان حوزه به این مسائل پی برده بودند و توجه داشتند که اینها در خط اصیل انقلاب و اسلام نیستند و لذا به اینها رو نمی‌دادند و توجهی نداشتند. بعد از انقلاب، مخصوصاً در سال اول، باز همین درگیری‌ها بود و از همان اول مشخص بود که اینها باز دارند دزدی می‌کنند، امام فرموده بودند اسلحه‌ها را تحویل دهید، آنها اسلحه‌ها را پنهان می‌کردند. امام می‌فرمودند فلان کار را انجام دهید،



**ایشان خیلی مراقبت می‌کرد که کاری که می‌کنیم و راهی که می‌رویم به نتیجه برسد و لذا یکی دو ساعت مانده به اذان صبح، به مدرسه می‌آمد که ببیند از طلبه‌ها چه کسی خواب است، یا نماز شب می‌خواند یا مطالعه می‌کند. مراقبت عملی داشت که ببیند برنامه‌ای را که گذاشته، از لحاظ عملی چقدر موثر بوده است.**

کنم.» البته باید توجه داشت که ایشان مصادره نمی‌کردند. این اختلاف در اصطلاح است. دادستان مصادره نمی‌کند، بلکه توقیف یا رفع توقیف می‌کند. اگر دادستان توقیف کرد و بعد بررسی کردند و دیدند که نه این مشکلی ندارد، پرونده را به دادگاه نمی‌فرستند و خود دادستان رفع حکم می‌کند و اموال را تحویل صاحبش می‌دهد. اگر دیدند که مشکل دارد و مجرم است، کیفرخواست صادر می‌کنند و دادستان پرونده را به دادگاه می‌دهد و در واقع مصادره کننده دادگاه است، منتها چون در اول انقلاب مردم با این اصطلاحات آشنایی نداشتند، همه مسائل را متوجه ایشان می‌کردند و اصطلاح مصادره را به کار می‌بردند. **واکنش ایشان بعد از دستگیری امیرانظام و استعقای دولت موقت بعد از تسخیر لانه جاسوسی چگونه بود؟** من شخص امیرانظام را به یاد ندارم، اما ایشان کلاً نسبت به این طیف خیلی خوش‌بین نبود. یادم هست بنی‌صدر تازه رئیس جمهور شده بود و هنوز دیدگاه‌های او بر ملا نشده بود. در جلسات شورای انقلاب در باره مسائلی بگومگو می‌شد و گاهی خیرهایی به بیرون درز می‌کرد که بنی‌صدر فلان نظر را داده و مرحوم بهشتی فلان نظر را داده. یادم هست همان اوایل که خیلی هم مسائل درز نکرده بود، از آقای قدوسی پرسیدم: «نظر شما در مورد بنی‌صدر

صادق است. نور است، کلام حق و وحی است، ولی فعلاً تو طلبه‌ای و در شرایطی هستی که باید زبان بلد باشی، اگر بلد نباشی، نمی‌شود.» و لذا بعد از انقلاب مثلاً آقای انصاری که مدتی آلمان بودند و به زبان مسلط بودند، برای تبلیغ رفتند، همین طور آقای بخشی مقدم. درست است که به اهداف عالی‌شان نرسیدند، اما در همان حدی که خداوند شرایطی را فراهم کرده بود، توانستند قدم‌هایی را بردارند. ایشان می‌گفتند این وظیفه است و شما باید به عنوان وظیفه آن را یاد بگیرید. حال چه فرقی می‌کند که مکاسب شیخ را بخوانید، یا دایرکت را بخوانید؟

**اشاره کردید به احتیاطی که ایشان در بیت‌المال و حق‌الناس داشتند و اینکه این قضیه بعد از انقلاب هم ادامه داشت. احتمالاً اشاره شما به قضیه مصادره اموالی بود که ایشان وسواس و ویژه‌ای داشتند و البته برای‌شان مشکل ساز هم شد. در این زمینه بیشتر توضیح بفرمایید که علت وسواس ایشان در مصادره اموال چه بود و چه پیامدهایی برای ایشان داشت و اتفاقاتی را که در اوین افتاد و عده‌ای اعتراض کردند، توضیح بدهید.**

الان شرایط ما خیلی بهتر است، چون حق و باطل روشن شده است. در اول انقلاب آن همه بحران و فجایی که نظام گذشته به وجود آورده بود و مردم بعد از آن همه خون دادن و بستن بازار و رفتن به اعتصابات به نتیجه رسیده بودند و رژیم سرنگون شده بود، توقع داشتند عده‌ای اعدام و عده‌ای مصادره اموال شوند. ما در میان کسانی که در رژیم گذشته کار کرده و کارگزاران آن زمان بودند، آدم‌های فقیر هم داشتیم که معلوم بود سوء استفاده نکرده بود. درست است که همکاران و هم‌ردیف‌های او میلیاردها تومان سوءاستفاده کرده بودند، ولی این کار را نکرده بود. الان هم می‌بینید یک آدمی پاک است و یک آدمی از مقام خودش سوء استفاده می‌کند. آن موقع، تشخیص اینها خیلی مشکل بود. مثلاً سؤال این بود که آیا تمام رئیس‌کلاتری‌ها و فرماندهان ارتش باید مصادره اموال شوند؟ این طور نیست. برداشت مردم این بود که همه باید اموالشان مصادره شود، منتها برداشت فردی که باید حکم را امضا می‌کرد، این بود که همه را نمی‌شود به یک چوب راند، بلکه باید یکی یکی بررسی کرد. ایشان می‌گفت: «شما حساب بکنید اینکه می‌گویید فلان شخص کلاً اموالش مصادره شود، آیا در این اموال، مال موروثی نیست؟ اموال همسرش نیست؟ ممکن است خانم این شخص مجرم نبوده و از پدرش اموالی به او به ارث رسیده باشد.» و به قضات می‌گفت: «دقت کنید و ببینید اموالی که می‌گویید باید مصادره شود، کل یا بخشی از آن باید مصادره شود یا نه؟ بخشی از اموال شاید حلال باشد و یا شاید کسی مال حلال هم داشته باشد، منتها به‌قدری دزدی کرده و ضرر به بیت‌المال زده است که اگر همه اموال حلالش را هم بگیریم، باز کم گرفته‌ایم. چنین فردی بدیهی است که همه اموالش را باید بگیریم.»

من خودم مسئولیتی در باره اصل ۴۹ داشتم. دو سه بار ابلاغ حکم من از طرف مقام معظم رهبری صادر شد. ایشان دو سه بار به من تاکید کردند: «فلانی! دقت بکن و ببین اگر این فرد تمام اموالش حرام است، همه‌اش را بگیر، اگر نصفش حرام است، نصف آن را بگیر، اگر ثلثش را باید بگیری ثلثش را بگیر. این جور نباشد که به دنبال بهانه باشی که مال مردم را بگیری. دقیقاً حساب بکنید ببینید این شخصی که پرونده‌اش را به دادگاه می‌دهید، فقط بخش حرام را بگیرد و به بخش حلال کاری نداشته باشید.»

آن بحران در اول انقلاب بود و اطلاع مردم در آن حد بود و توجه به مسائل شرعی نداشتند که باعث این گلاویه‌ها می‌شد. در اوین هم بعضی از جوان‌ها داغ بودند و شروع کردند علیه ایشان شعار دادن و اهانت کردن، ولی ایشان هیچ کوتاه نیامد. می‌گفت: «من که نباید به خاطر شعار امضا



کار دارید. آن شناخت با این شناخت فرق می‌کند؛ لذا نمی‌توان گفت آقای لاجوردی تندتر می‌رفت. او آنها را بیشتر می‌شناخت. واقعا حق آقای لاجوردی در این انقلاب ناشناخته ماند. اگر ایشان با آن شناخت و آن برخوردها نبود، نمی‌دانم الان چه شرایطی داشتیم. ایشان آنها را خوب می‌شناخت و به ترفندهایشان وارد بود و لذا در مورد مبارزه با آنها هم شیوه‌هایی را در پیش گرفت که موفق بود. آقای قدوسی در کل به آقای لاجوردی اعتماد داشت و در جزئیات وارد نمی‌شد. اصلا نمی‌شود وارد این مبحث شد. یک زمان مسئله حادی پیش می‌آید و بعد اجتماعی پیدا می‌کند و می‌پرسید قضیه چه بود و یا چرا فلانسی را زندانی کردی؟ خب اینها قابل توضیح و قابل استنوا و جواب است، اما در یک جریان کلی نمی‌شود دخالت کرد.

شما خبر دارید که امام در مورد پرونده‌های سفارشی به آقای قدوسی کرده باشند یا در مورد یک پرونده قضایی فرموده باشند این گونه عمل کنید یا عمل نکنید؟ من فقط یک مورد را یادم هست. سه چهار نفری در زندان بودند و امام فرموده بودند که موضوع اینها را سریع جمع کنید، یعنی موضوعشان کش پیدا نکند؛ اگر مجرم هستند، سریع معلوم شود؛ اگر نیستند، آزاد شوند. چون در غائله کردستان بود آنها را گرفته بودند و گفتند که مسئله سریع حل شود نه اینکه بگویند چه کار کنید.

آقای قدوسی در این زمینه‌ها چگونه واکنش نشان می‌دادند؟

من چیزی به یاد ندارم. البته آن زمان آقای موسوی تبریزی دادستان انقلاب بود که یادم هست چنین موردی بود که این طور بود که تکلیف این سه چهار نفر را روشن کنید. اگر مجرم هستند، زندانی شوند و اگر نیستند آزاد شوند. اما در زمان آقای قدوسی مورد خاصی سراغ ندارم. اصولا امام بنای دخالت نداشتند.

واکنش شهید قدوسی نسبت به شبکه نفوذ، علی‌الخصوص بعد از انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور چگونه بود و چه تدابیری را برای ریشه‌کن کردن آن اتخاذ کردند؟

مسائل توری پیش می‌آمد که اجازه این برنامه ریزی را نمی‌داد. پشت سرهم انفجار و ترور بود و نمی‌شد برنامه ریزی کرد. ایشان راضی بودند که مسئله پیگیری شود، ولی اصلا شرایطی نبود که امکانش باشد. خداوند لطف کرد که بحمدالله باز با حداقل تلفات نظام پا گرفت. آن موقع تشکیلاتی نداشتیم. وزارت اطلاعاتی نبود که مسئولین دقت بیشتر و کنترل کنند و افراد را تحت نظر داشته باشند و افراد مشکوک را شناسایی کنند.

به نظر شما منافقین چرا آقای قدوسی را ترور کردند؟ آیا صرفا در جهت ادامه مسیر حلقه مسئولین بود یا ایشان برای آنها جایگاه ویژه‌ای داشت؟

آنها افرادی را انتخاب می‌کردند که جزو ارکان نظام باشند و فورا دادستان انقلاب در آن زمان، از ارکان نظام بود. می‌خواستند موج فراگیری را ایجاد بکنند و بگویند مسئولین رده بالا را می‌زند. بعد تغییر تاکتیک دادند. یک بار به هواداران نشان گفته بودند که دیگر از زدن مسئولین ناامیدیم، چون هرکسی را می‌زنیم شخص دیگری به جایش می‌آید. پاسدارها را بزنید که دیگر کسی حاضر نباشد از آنها محافظت بکند و دور آنها خالی شود و البته این تحلیل بی‌جگانه‌ای بود. آنها مثل مار زخمی به این سو و آن سو می‌زدند و متاسفانه نظام این تلفات را متحمل شد. ■

**آن موقع هزینه‌ها را همه حاضر نبودند تقبل کنند و بدهند. ان شاء الله خداوند درجات آیت‌الله میلانی را متعالی کند، مقدار زیادی را ایشان می‌دادند، بدون اینکه به نام ایشان باشد. ایشان می‌گفتند: «من خرج مدرسه را می‌دهم»، چون امام تبعید شده بودند و در مورد پرداخت هزینه مدرسه مشکل داشتند.**

آقای لاجوردی دادستان انقلاب مرکز بود و آقای قدوسی دادستان انقلاب کل و تا زمان شهادت آقای قدوسی تعامل‌هایی بین آنها بود. برخی معتقد بودند آقای لاجوردی کمی تندتر بود و آقای قدوسی با احتیاط بیشتری عمل می‌کرد. این تفاوت منجر به کشمکش یا دلخوری بین آنها نمی‌شد؟

نه کشمکشی بین آنها نبود، چون در عرصه مدیریت وقتی شما به کسی که سمتی دارد اعتماد می‌کنید، مدام وارد جزئیات کارهایش نمی‌شوید، چون اگر بخواهید وارد جزئیات شوید کار خراب می‌شود. شاید نصیحتی و توضیحی باشد، ولی نمی‌شود در تک‌تک مسائل دخالت کرد، چون او نمی‌تواند کار بکند. شهید قدوسی کلاً می‌دانست آنها چطور آدم‌هایی هستند، ولی شهید لاجوردی چون چندین سال در زندان از نزدیک با آنها برخورد داشت، شگردهای آنها، برخوردها و شیطنت‌ها و مرموز بودن آنها را بیشتر می‌دانست. شما زمانی درسی را می‌خوانید و به صورت تئوریک چیزهایی می‌دانید، ولی یک وقت به کارخانه یا دهکده و محیط می‌روید و مستقیماً با آنها می‌کنید که موضوع درستان بوده‌اند، سر و

آنها موضع‌گیری می‌کردند. از اول مشخص بود که راه و رسم آنها جداست. کم‌کم چهره آنها آشکار شد تا رسیدیم به ۲۷ خرداد که اعلامیه نظامی‌شان را دادند و رسماً اعلام مبارزه مسلحانه کردند و مسائل علنی شد و هرکسی فهمید که اینها چه دارند می‌کنند.

بعد از دستگیری سعادت، سازمان مجاهدین خلق، آشوب‌های متفاوتی را در شهرهای مختلف، از جمله مشهد و جاهای دیگر ایجاد کردند. قبل از آن، موضع ایشان به عنوان دادستان انقلاب در برابر آنها چه بود؟

ایشان می‌گفتند باید بررسی شود. نمی‌شود به صرف اینکه عده‌ای شعار می‌دهند که آزاد باید گردد و عده دیگری می‌گویند اعدام باید کرد، حکم صادر کرد. باید بررسی شود که سعادت جاسوسی کرده است یا نه؟ تصمیم هم با آقای قدوسی نبود و دادگاه باید تشخیص می‌داد که آیا او جاسوسی کرده یا نه. آن اوایل هم مثل الان نبود که قانون مدونی داشته باشیم و بگویم‌گوهایی که پیش آمد، مقداری به خاطر خلاء قانونی بود. وقتی چنین آشوب‌هایی به پا می‌شود، آشوبگر که شعور و قوه تشخیص ندارد. یادم هست گروه مهاجمی شامل سه چهار تا بچه در حد شانزده تا نوزده بودند. آقای مشاور ما در دادگاه بود. ایشان کیفرخواست را خواند و گفت: «از خودتان دفاع کنید». اولی گفت: «من از خودم دفاع ندارم، من از خلق دفاع دارم». ایشان گفت: «بچه بنشین سر جای. آن موقعی که مهدی رضایی این حرف‌ها را می‌زد، آن سمت می‌زد، چهار سرهنگ قیبه به دوش بودند، پشت سرش شاه و پشت سرش آمریکا بودند. این حرف‌ها برای حالا نیست». این بیچاره به قدری خجالت کشید که هیچ نگفت. یا به یک آقای گفت: «بیا با هم صحبت بکنیم». گفت: «من با شما صحبت نمی‌کنم». گفت: «چرا صحبت نمی‌کنی؟» گفت: «اجازه ندارم صحبت کنم». گفت: «خب! جوان هستی بیا با هم صحبت کنیم، یا حرف تو درست است یا حرف من. تو حرف خودت را بزن، من هم حرف خودم را ببینیم کدام درست است». گفت: «نه، من اجازه ندارم صحبت بکنم». یا مثلاً سازمان به اعضایش دستور داده بود کتاب‌های شهید مطهری را مطلقاً نخوانند و اگر در خانه‌شان هست، دور بریزند. شما فکر کنید وقتی یک جوان این گونه تخریب ذهنی و این قدر چشم و گوش بسته می‌شود که صد در صد خودش را تابع می‌داند و حاضر نیست فکر خودش را به کار بگیرد، خودش به عنوان یک جوان حرف بزند و استدلال کند، حرف طرف را بشنود، خوب ما با این چه می‌توانیم بکنیم؟ در شرایطی که قانونی هم نیست، دادستان با او چه بکند؟ چه حکمی بدهد؟ زندانی کند؟ چند روز زندانی کند؟ مقداری از این مسائل از این جهات بود. ان شاء الله خداوند چنین شرایطی را برای ایران و کشورهای اسلامی پیش نیاورد که نه باعث انحراف جوان‌ها شود و نه باعث دردمس حکومت.

ایشان با بنی‌صدر کشمکش خاصی داشتند؟ عرض کردم ایشان قبل از اینکه وضعیت او مشخص شود می‌گفتند او از نظر اخلاقی و رفتاری از شاه بدتر است. کشمکش خاصی نبود، ولی اختلافات ملموس بود و بگویم‌گوها و اختلاف سلیقه‌ها و نظرها وجود داشت.

از گروه فرقان نکته خاصی در ذهنتان هست؟ ایشان مستقیماً درگیر نبود، چون مرحوم لاجوردی به عنوان دادستان و آقای ناطق‌نوری هم به عنوان حاکم شرع انتخاب شدند و آنها را محاکمه کردند. شهید قدوسی هم البته به آنجا می‌آمد، اما در جزئیات دخالت نمی‌کرد.

